

Alterna - Gold well - Paul Mitchell

Ecory - Biolage - Purology - Nexxus - Murad - Yonka - Dermalogica - M.D. Formul & Many More



Beauty Secrets

Full Hair & Skin Salon

11661 Santa Monica Blvd

LA, CA 90025

Tel : 310 - 479 - 7772

**We Carry Brand Names in
Hair & Skin Products**

We Also do Facial - Hair -

Waxing

Microdermabrasion

Includeing Free Facial For Only \$89.00

۱۵٪ تخفیف برای ایرانیان و افغانیان عزیز

Parking in Rear

Phyto - Mop - Joico - K.M.S

یورش می برد او با عصبانیت دوربین عکاسی را گرفته فیلم را از محفظه مخصوص در می آورد و به آن نور می دهد.

عکاس در حالیکه سعی می کرده نسبت به عمل مرد واکنش نشان ندهد به وضع او مشکوک می شود و به خود می گوید باید کاسه ای زیر نیم کاسه باشد و گر نه گرفتن یک عکس ساده نباید این قدر شخص را ناراحت کند. لذا عکاس ز رنگ زن و مرد را زیر نظر می گیرد و به تعقیب آنان می پردازد. آنها از ساحل به هتل محل اقامت خود می روند و عکاس نیز به دنبال آنها از صاحب هتل جوایز هویتشان می شود نام آنها در دفتر هتل راونس ثبت شده بود.

عکاس بلافاصله موضوع را به مرکز پلیس اطلاع می دهد و پلیس با طرح شکایت عکاس فرصتی برای دستگیری این زوج مظنون می یابد و فوراً به هتل محل اقامت آنان مراجعه می کند اما در آن لحظه زن و شوهر در هتل نبودند و لذا پلیس اتاق محل اقامت آنها را مورد بازرسی قرار می دهد و با مدارکی که به دست می آورد متوجه می شود نام دیگر این خانواده انیس است. بلافاصله موضوع به کارآگاه بن تون اطلاع داده می شود و کارآگاه نیز وارد عملیات می شود و زن و شوهر مظنون به قتل را دستگیر می کند.

در بازجویی اولیه، چارلز انیس و همسرش لورا انیس به قتل مریا اعتراف کردند. البته نام حقیقی این زن و مرد انیس هم نبود بلکه این نام هم یکی از چندین نامی بود که آن دو برای خود انتخاب کرده بودند در حقیقت اسم اصلی این زن و شوهر مرموز رابرتو مالتین و ماریا کالیسی بود. آنها از سالها پیش در کار خرید و فروش مواد مخدر بودند و با ایجاد آزمایشگاه در منازل اجاره ای اقدام به تهیه برخی مواد مخدر شیمیایی می کردند.

آنها در مورد قتل دختر جوان گفتند:

- ما برای اینکه برخی از آزمایشات خود را امتحان کنیم نیاز به یک موجود زنده داشتیم. لذا درصدد برآمدیم تا یک نفر را به عنوان پرستار انتخاب کنیم و برای این کار لازم بود فردی غیر از اهالی اوکلاهما باشد. در میان داوطلبین استخدام مریا بیشتر از دیگران به کار ما می خورد او در اوکلاهما غریب بود و از طرفی به نظر دختر ساده ای می آمد. لذا پس از استخدام او به عناوین مختلف فریبش دادیم و آزمایشاتی را بر روی او انجام دادیم بعد هم که کارمان تمام شد درصدد برآمدیم تا وی را رها کنیم اما برخلاف تصور ما مریا دختر ز رنگ و باهوشی بود و تا حدودی از کارهای ما سردر آورده بود. از سوی دیگر به شدت هم معتاد شده بود لذا چاره ای جز نابودی او نداشتیم از این رو او را به قتل رساندیم و آنگاه برای اینکه کسی به ما شک نکند و از طرفی هیچکس نتواند جسدش را پیدا کند. او را به خانه ای که قبلاً در آنجا سکونت داشتیم و می دانستیم مخروبه شده است بردیم و همانجا رهایش کردیم.

البته قبل از آن به مریا گفتیم با خانواده اش تماس بگیرد و بگوید ما میخواهیم به نیویورک برویم تا آنها نسبت به غیبت او مظنون نشوند.

با این اعترافات، زن و شوهر جنایتکار روانه زندان شدند تا دادگاه در موردشان تصمیم بگیرد.

کارآگاه که می پنداشت از این طریق هم نتوانسته سرنخی به دست آورد رفته رفته دچار ناامیدی می شد تا اینکه یک روز صبح خیلی زود زن و مرد مسنی به اداره پلیس مراجعه کردند و با ارائه عکس یک دختر جوان که با عکس چاپ شده در روزنامه ها یکسان بود حقایقی را بیان کردند که در نهایت منتهی به شناسایی جسد کشف شده در خیابان والت هایم شد.

پیرمرد و پیرزن در حالیکه کاملاً آشفته و نگران بودند اظهار داشتند عکس چاپ شده متعلق به "مریا" دختر ما است. او سه ماه قبل به دنبال درج آگهی استخدام در روزنامه از سن لویی به اوکلاهما آمده و در منزل دکتر انیس به عنوان پرستار مشغول کار شد آنها همچنین نشانی منزل دکتر انیس را که در حقیقت محل کار مریا بود در اختیار کارآگاه گذاشتند.

پیرمرد و پیرزن تاکید کردند دخترشان چند هفته قبل با آنها تماس گرفته و گفته بود احتمالاً با خانواده انیس به نیویورک می رود و از این رو آنها هم به تصور اینکه دخترشان به نیویورک رفته و نتوانسته با آنها تماس بگیرد موضوع را با پلیس در میان نگذاشته اند.

کارآگاه برای اینکه مطمئن بشود جسد پیدا شده همان مریا است تحقیقات بیشتری انجام داد به این ترتیب او پی برد که جسد خود مریا است. حالا دیگر برای کارآگاه هویت مقتوله کاملاً روشن شده بود جسد متعلق به دختر ۲۶ ساله ای به نام مریا بود که چند ماه قبل از سن لویی به اوکلاهما آمده در منزل دکتر انیس مشغول کار شده بود.

کارآگاه در حین تحقیقات به یک مساله حیرت آور نیز برخورد کرد به این نکته پی برد که قبلاً هم اسم انیس را شنیده است. او درست حدس زده بود دکتر انیس که مریا برای او کار می کرد. همان کسی بود که دو سال قبل در منزلی که جسد مریا در آنجا پیدا شده بود سکونت داشت. کارآگاه در بازجویی از همسایگان از دهان خیلی ها شنیده بود که از دو سال پیش که خانواده انیس اینجا را ترک کردند دیگر کسی در اینجا سکونت نگزید و در مراحل بعدی تحقیقات ویلیام صاحب خانه نیز اظهارات همسایگان را تأیید کرد.

دیگر درنگ لازم نبود. کارآگاه با عجله به طرف منزل دکتر انیس رفت اما وقتی به آنجا رسید چهره اش در هم فرو رفت چون هیچکس در آن خانه سکونت نداشت. همسایگان اعلام کردند دکتر انیس و همسرش دو هفته قبل اینجا را ترک کردند هیچکس نمی دانست این خانواده مرموز به کجا رفته اند.

کارآگاه تحقیقات بیشتری راجع به دکتر انیس و همسرش به عمل آورد. همسایگان آنها اظهار داشتند خانم و آقای انیس شش ماه قبل اینجا را اجاره کردند آنها با هیچکس رفت و آمد نداشتند و خیلی مرموز زندگی می کردند هیچ اطلاعی از آنها در دست نبود. کارآگاه تمام تلاش خود را به کار برد تا ردی از آنها بیابد. بالاخره یک حادثه بسیار ساده آنان را به دام انداخت.

یک عکاس آماتور هنگام عبور از ساحل دریا از مرد و زنی که روی شنها نشسته بوده اند عکس می گیرد همین که مرد متوجه موضوع می شود از جا برمی خیزد و به طرف عکاس

از سری ماجراهای کارآگاهان بزرگ



کارآگاس در "ولس بن تون" خسته از کار طاقت فرسای روزانه آماده می‌شد تا اتاق کارشان را ترک کند که ناگهان گروهبان پیتر جانس وارد اتاق شد و اطلاع داد یک جسد در "والث هایم" در یک خانه مخروبه و قدیمی کشف شده است و باید برای تحقیقات به آنجا بروند.

کارآگاه با اینکه به شدت احساس خستگی می‌کرد اما چاره‌ای نداشت باید ماموریتی را که به او محول شده بود به انجام می‌رساند و برای تحقیقات در زمینه قتلی که به وقوع پیوسته بود به محل مورد نظر می‌رفت. از این رو با عجله، همراه گروهبان به طرف خیابان والث هایم حرکت کرد و چند دقیقه بعد به آنجا رسید.

کارآگاه همین که قدم به داخل خانه گذاشت بوی متعفن شامش را آزار داد. کارآگاه به سرعت دستمالی را بیرون آورد و جلو دهانش گرفت و آنگاه به آرامی وارد اتاق مخروبه ای شد که جسد در آنجا قرار داشت. وسط اتاق نیمه تاریک، جسدی میان یک پتوی کهنه و فرسوده پیچیده شده بود. جسد کاملا متلاشی شده بود و بوی تعفن آن فضای اتاق را پر کرده بود چند تن از مامورین پلیس در حال بررسی گوشه و زوایای اتاق بودند.

خانه ای که جسد در آن کشف شده بود خانه مخروبه ای بود که ظاهرش نشان می‌داد. مدت ها خالی بوده و هیچکس در آن زندگی نمی‌کرده است. صاحب خانه به نام ویلیام پانسی نیز از دو سال قبل که سقف طبقه دوم فرو ریخته بود هیچ اقدامی برای تعمیر آن نکرده بود گویا وی در صدد بوده آنجا را تخریب کند و یک مجتمع مسکونی چند طبقه بسازد.

تحقیقات اولیه نشان می‌داد، جسد متعلق به یک دختر بلند قد است او را باشلیک یک گلوله به مغزش به قتل رسانده بودند قتل در محل دیگری غیر از این مکان به وقوع پیوسته بود و سپس جسد به این محل انتقال داده شده بود.

در بدن جسد متلاشی شده که به زحمت می‌شد به آن نزدیک شد هیچ مدرکی که دال بر شناسایی مقتوله باشد به چشم نمی‌خورد. کارآگاه ولس پس از اینکه تحقیقات مقدماتی را انجام داد دستور انتقال جسد را به پزشکی قانونی برای ادامه تحقیقات صادر کرد و خود شروع به تحقیق از همسایگان و شاهدان حادثه کرد.

یکی از همسایگان که خانه اش دیوار به دیوار خانه ای بود که جسد در آن کشف شده بود به کارآگاه گفت:

- مدتی قبل بوی تعفن شدیدی از خانه آقای ویلیام پانسی به مشام ما رسید. ابتدا تصور کردیم شاید گربه یا سگی مرده باشد اما هر روز بر شدت تعفن افزوده شد به حدی که برای همه همسایگان مشکلاتی را به وجود آورده بود. از آنجا که در خانه قفل بود نمی‌توانستیم وارد خانه بشویم، لذا با آقای ویلیام تماس گرفتیم و موضوع را با او در میان گذاشتیم. وی کمترین توجهی نکرد و پس از گذشت چند روز بالاخره امروز به اینجا آمد و با این اوضاع روبرو شدیم. وی در پاسخ این سؤال که آیا کسی هم به این خانه رفت و آمد داشته است گفت:

- از دو سال پیش که خانم و آقای اینس اینجا را ترک کردند و سقف طبقه دوم فرو

نگهداری می‌کرده است.

کارآگاه از ویلیام پانسی سئوالات زیادی کرد تا شاید بتواند سرنخی به دست آورد، اما بی‌فایده بود. ویلیام نتوانست هیچ کمکی به کارآگاه بکند.

فردا صبح کارآگاه دوباره تحقیقات خود را در مورد قتل دختر جوان ناشناس پیگیری کرد.

او ابتدا تمام پرونده های دختران مفقود شده را طی هفته های جاری مورد بررسی قرار داد. تا شاید بتواند مقتوله را شناسایی کند. در این میان ناپدید شدن دختر جوانی به نام ماریس که مشخصات ظاهری او با جسد کشف شده تقریباً مطابقت داشت نظرش را جلب کرد.

احتمال اینکه جسد کشف شده همان ماریس دختر مفقود شده باشد زیاد بود. لذا کارآگاه بلافاصله والدین ماریس را باخبر کرد و

بیشتری راجع به جسد کشف شده بدست آورد. بلافاصله با افسران پلیس علمی بخش جنایی آف بی آی تماس گرفت و از آنها خواست تا هر آنچه در توان دارند به کارگیرند شاید بتوانند چهره ای از دختر جوان بدست آورند.

مامورین پلیس محلی نیز دست به کار شدند تا بلکه از آثار باقیمانده از چهره مقتوله که تقریباً اسکلتی بیش نبود طرحی از صورت او را به دست آورند.

آنها با انجام آزمایشات متعدد و بهره گیری از دستگاههای علمی و سیستم کامپیوتری بالاخره موفق به ساختن مجسمه ای از صورت مقتوله شدند. به نظر آنها صورت مجسمه ۷۰ درصد به چهره واقعی مقتوله شباهت داشت آنها سپس از همان پیکره عکسی تهیه کردند و در اختیار کارآگاه گذاشتند.

کارآگاه بلافاصله عکس را به شهرهای



مجاور ارسال کرد تا با عکس افراد مفقود الاثر مقایسه بشود. این کار هم بی‌فایده بود و نتوانست کمکی به کارآگاه بکند.

حالا دیگر تنها امید کارآگاه استفاده از وسایل ارتباط جمعی بود. لذا دستور داد تا عکس به دست آمده از طریق آزمایشات را در روزنامه های کثیرالانتشار ایالتی چاپ کنند و همچنین آن را از طریق شبکه های تلویزیونی به نمایش درآورند.

این کار صورت گرفت و از آن به بعد بود که سیل تماس تلفنی افراد اداره پلیس شهر اوکلاهما را با مشکلات فراوانی مواجه کرد. روزانه دهها نفر تماس می‌گرفتند. برخی اعلام می‌کردند که اگر آن عکس را شناسایی کنیم چه سودی برای ما دارد و ...

صبح روز بعد به اتفاق آنها بالای سر جسد در پزشکی قانونی رفتند. کارآگاه امیدوار بود که والدین ماریس بتوانند جسد متلاشی شده را با مشخصاتی که از فرزندشان داشتند شناسایی کنند. پدر و مادر بیچاره در حالی که به شدت اشک می‌ریختند پس از دیدن جسد گفتند که جسد کشف شده دختر آنها نیست.

این بار کارآگاه پرونده های دیگری را مورد بررسی قرار داد. اما نتیجه ای به دست نیاورد دو روز بعد پزشکی قانونی گزارش داد. جسد متعلق به دختر جوانی حدود ۲۶ یا ۲۷ ساله است. از زمان وقوع قتل حدود ۲۰ روز می‌گذرد. علت مرگ نیز بر اثر اصابت گلوله به مغزش بوده است.

کارآگاه برای اینکه بتواند اطلاعات

ریخت دیگر کسی در اینجا زندگی نمی‌کرد. کارآگاه پس از شنیدن اظهارات وی از ویلیام پانسی بازجویی کرد. او که کاملا آشفته شده بود به کارآگاه گفت:

- من در پی چندین تماس از طرف همسایگان که اعلام کردند بوی متعفن از خانه به مشام می‌رسد، آمدم ببینم چه اتفاقی افتاده است که با این صحنه مواجه شدم. ویلیام از اتفاق پیش آمده اظهار بی‌اطلاعی کرد و گفت حدود دو سال هیچکس در اینجا زندگی نمی‌کرد. کسی هم به این خانه رفت و آمد نداشت. فقط دوبار و آن هم مهندسین طراح برای چگونگی اجرای یک نقشه مجتمع اظهار داشت که در خانه در تمام این مدت قفل بوده است چرا که مقداری وسایل در زیرزمین خانه